یادداشتی از کاندولیزا رایس، وزیر امور خارجه اسبق آمریکا

آمریکا در دوراهی انزوا یا مداخله‌گرایی؟

سجاد عطازاده
مترجم

کاندولیزا رایس، وزیر امورخارجه اسبق آمریکا در دوران بوش پسر که اکنون ریاست اندیشکده هوور را بر عهد دارد و بیشتر با نقش‌آفرینی در تهاجم ایالات‌متحده آمریکا به افغانستان و عراق شناخته می‌شود، در مقاله «خطرات انزواگرایی، جهان به آمریکا نیاز دارد و آمریکا هم به جهان» که در نشریه فارن افرز منتشر شده است، به بررسی بایسته‌های سیاست خارجی آمریکا پرداخته است. مقاله هر چند مملو از تکرار توهم‌های حاکم بر ذهن سیاستمداران آمریکایی، مخصوصا درباره جمهوری اسلامی ایران است اما خوانش آن چند نکته بسیار مهم را روشن می‌سازد. اولا به اعتراف رایس، به‌عنوان یکی از تندروترین چهره‌های تاریخ سیاست خارجی آمریکا، واشنگتن دیگر همان قدرت سابق را ندارد و دچار افول و ضعف شده و همین مساله آن را مجبور کرده که برای مقابله با چین دست به دامن متحدان خود شود. این ضعف آنقدر شدید است که رایس وضعیت فعلی را خطیرتر از دوران جنگ سرد می‌داند. همین ضعف باعث شده است تا بسیاری از مردم ایالات‌متحده اکنون مخالف نقش‌آفرینی بین‌المللی -بخوانید مداخله- این کشور در امور جاری سایر کشورها باشند؛ امری که رایس علت آن را کم‌کاری نهادهای فرهنگی و آموزشی آمریکا می‌داند.

نویسنده این یادداشت وزیر امورخارجه اسبق ایالات متحده آمریکاست، طبیعی است که منطق و الفاظ استفاده شده در این متن مورد تایید «فرهیختگان» نیست اما جهت اطلاع از مواضع این فرد در یک روزنامه دانشگاهی عینا منتشر می‌شود.

در مواقع عدم قطعیت، افراد به قیاس‌های تاریخی روی می‌آورند. پس از ۱۱ سپتامبر، مقامات دولت جورج دبلیو بوش از پرل هاربر در مقام یک مقایسه استاندارد برای پردازش شکست اطلاعاتی که منجر به رخدادهای ۱۱ سپتامبر شد، استفاده کردند. کالین پاول، وزیر امور خارجه آمریکا با اشاره به حمله امپراتوری ژاپن به ایالات‌متحده، از این موضوع برای تاکید بر این مهم استفاده کرد که واشنگتن باید به طالبان اولتیماتوم بدهد: «کشورهای شایسته دست به چنین حملات غافلگیرانه‌ای نمی‌زنند.» هنگامی هم که مقامات آمریکایی در اتاق فرماندهی سعی در ارزیابی پیشرفت‌های رخ‌داده در افغانستان و بعدها در عراق داشتند، یک قیاس دیگر بیش از چند بار مطرح شد؛ اتکای فاجعه‌بار رئیس‌جمهور وقت ایالات‌متحده، لیندون جانسون، به شمارش تعداد تلفات و اجساد در ویتنام. تاریخ حتی اگر تکرار هم نشود، بعضا با شباهت‌های نزدیکی همراه است.

قیاس موردعلاقه امروزی نیز جنگ سرد است. ایالات‌متحده مجددا با دشمنی مواجه است که گستره جهانی و جاه‌طلبی سیری‌ناپذیر دارد و این بار چین جای اتحاد جماهیر شوروی را گرفته است. البته این مقایسه جذاب است؛ زیرا واشنگتن و متحدان آن در جنگ سرد پیروز شدند؛ اما دوره کنونی، جنگ سرد احیاشده نیست؛ بلکه خطرناک‌تر از آن است. چین، اتحاد جماهیر شوروی نیست؛ زیرا شوروی به دست خود، خودش را منزوی می‌کرد و خودکفایی را به همگرایی ترجیح می‌داد؛ درحالی که چین در اواخر دهه ۱۹۷۰ به انزوای خود پایان داده است. تفاوت دوم بین اتحاد جماهیر شوروی و چین نقش ایدئولوژی است. تحت دکترین برژنف که بر اروپای شرقی حاکم بود، متحدان شوروی باید کپی برابر اصل از کمونیسم به سبک شوروی می‌بودند. در مقابل، چین تا حد زیادی نسبت به ترکیب داخلی سایر دولت‌ها بی‌اعتنا است. پکن به‌شدت از برتری و تفوق حزب کمونیست دفاع می‌کند، اما اصرار ندارد که دیگران نیز همین کار را انجام دهند؛ البته دولت چین از حمایت از دولت‌های مستبد از طریق صادرات فناوری‌های نظارتی و شبکه‌های اجتماعی خود خوشحال است.

بنابراین اگر رقابت فعلی، جنگ سرد ۲ نباشد، پس چه چیزی است؟ اگر تسلیم وسوسه یافتن ارجاعات (اگر نگوییم قیاس‌های) تاریخی شویم، امپریالیسم اواخر قرن نوزدهم و اقتصادهای حاصل جمع صفر دوره بین دو جنگ خوراک فکری بیشتری را فراهم می‌کنند. اکنون نیز مانند آن زمان، قدرت‌های تجدیدنظرطلب از طریق زور، قلمرو خود را گسترش می‌دهند و نظم بین‌المللی نیز در حال فروپاشی است؛ اما شاید بارزترین و نگران‌کننده‌ترین شباهت این باشد که امروز نیز، مانند دوره‌های گذشته، ایالات‌متحده وسوسه می‌شود که به درون چرخش کند.

انتقام ژئوپلیتیک

درحالی که شاخصه دوره‌های قبلی رقابت، درگیری قدرت‌های بزرگ بود، در طول جنگ سرد، درگیری‌های سرزمینی عمدتا از طریق نیروهای نیابتی انجام می‌شدند؛ مانند آنگولا و نیکاراگوئه. مسکو عمدتا استفاده از نیروی نظامی را به حوزه نفوذ خود در اروپای شرقی محدود کرده بود، مانند زمانی که قیام‌های مجارستان و چکسلواکی را سرکوب کرد. البته تهاجم شوروی در سال ۱۹۷۹ به افغانستان عبور از خط قرمز محسوب می‌شد، اما این اقدام اساسا منافع ایالات‌متحده را به چالش نکشید و درگیری درنهایت به یک جنگ نیابتی تبدیل شد. در جایی هم که نیروهای شوروی و ایالات‌متحده مستقیما با یکدیگر روبه‌رو می‌شدند، یعنی در دو سوی دیوار برلین، احتمال تشدید بحران به لطف بازدارندگی هسته‌ای جای خود را به‌نوعی ثبات پرتنش داد.

اما چشم‌انداز امنیتی امروز حاکی از خطر درگیری نظامی مستقیم بین قدرت‌های بزرگ است. ادعاهای ارضی چین متحدان ایالات‌متحده از ژاپن تا فیلیپین و دیگر شرکای ایالات‌متحده در منطقه مانند هند و ویتنام را به چالش می‌کشد. منافع دیرینه ایالات‌متحده مانند آزادی دریانوردی در تضاد مستقیم با جاه‌طلبی‌های دریایی چین است.

مساله بعدی تایوان است. حمله به تایوان مستلزم پاسخ نظامی ایالات‌متحده است، حتی اگر سیاست «ابهام راهبردی» در مورد ماهیت دقیق آن ابهام ایجاد کند. سال‌ها است که ایالات‌متحده به‌عنوان نوعی «روستات»[دستگاه تنظیم جریان‌های متغیر برق] در تنگه تایوان عمل می‌کند و هدف آن حفظ وضعیت موجود است. از سال ۱۹۷۹، دولت‌های روی کار آمده از هر دو حزب آمریکا به تایوان تسلیحات فروخته‌اند. پرزیدنت بیل کلینتون در سال ۱۹۹۶ در پاسخ به فعالیت تهاجمی پکن، ناو یو اس اس ایندیپندنس را در تنگه تایوان مستقر کرد. در سال ۲۰۰۳، دولت بوش به‌طور علنی رئیس جمهور وقت تایوان، چن شویی بیان را به دلیل پیشنهاد برگزاری یک همه‌پرسی که بسیار شبیه به رأی به استقلال بود، مورد انتقاد قرار داد. در تمام این مدت، هدف [آمریکا] حفظ -یا بعضا احیای- چیزی بود که به یک وضعیت نسبتا پایدار تبدیل شده بود. در سال‌های اخیر، فعالیت‌های نظامی تهاجمی پکن در اطراف تایوان این موازنه را به چالش کشیده است. در واشنگتن، ابهام راهبردی تا حد زیادی جای خود را به بحث درباره چگونگی ایجاد بازدارندگی و در صورت لزوم دفع تهاجم چین داده است؛ اما پکن می‌تواند تایوان را از راه‌های دیگری هم تهدید کند. همان‌طور که نیروهای چینی در رزمایش‌های خود نشان داده‌اند، آنها می‌توانند این جزیره را محاصره کنند. جزایر کوچک و خالی از سکنه تایوانی را تصرف کنند، کابل‌های زیرآب را قطع کرده یا حملات سایبری در مقیاس بزرگ انجام دهند. این راهبردها ممکن است هوشمندانه‌تر از یک حمله خطرناک و دشوار به تایوان بوده و پاسخ ایالات‌متحده را دشوار سازد.

نکته مهم این است که پکن، تایوان را در چشم‌انداز خود دارد. شی جین پینگ که این جزیره را یک استان سرکش چین می‌داند، قصد تکمیل احیای چین را دارد تا جای خود را بین رهبران تاریخ‌ساز این کشور و در کنار مائوتسه تونگ تحکیم کند. هنگ‌کنگ در حال حاضر عملا استانی از چین است و به زانو درآوردن آن می‌تواند جاه‌طلبی شی را برآورده کند؛ اما این اقدام خطر درگیری آشکار بین نیروهای آمریکایی و چینی را در پی دارد.

به‌طور نگران‌کننده‌ای، ایالات‌متحده و چین هنوز هیچ یک از اقدامات رفع تعارض را که ایالات‌متحده و روسیه انجام می‌دهند، ندارند. مثلا در جنگ سال ۲۰۰۸ در گرجستان، مایکل مولن، رئیس ستاد مشترک ارتش آمریکا، تماس‌های مستمری با همتای روسی خود، نیکولای ماکاروف داشت تا هنگامی‌که نیروی هوایی ایالات‌متحده در حال انتقال هوایی نیروهای گرجستانی از عراق به کشورشان برای شرکت در نبرد بود، حادثه‌ای رخ ندهد. این وضعیت را با سال ۲۰۰۱ مقایسه کنید، زمانی که خلبانی چینی که در حال انجام حرکات نمایشی بود، به هواپیمای شناسایی آمریکایی اصابت و این هواپیما را مجبور به فرود کرد. خدمه هواپیما در جزیره هاینان چین بازداشت شدند و به مدت سه روز واشنگتن قادر به برقراری تماس در سطح بالا با رهبری چین نبود. من در آن زمان مشاور امنیت ملی بودم. سرانجام، همتای چینی خود را که در آرژانتین به سر می‌برد، پیدا کردم و از آرژانتینی‌ها خواستم تا تلفن را به دست او که برای پیک‌نیکی به صرف کباب رفته بود، برسانند. من به او التماس کردم: «به رهبران خود بگویید که تماس ما را قبول کنند.» تنها به این شکل بود که توانستیم بحران را خنثی کرده و خدمه را آزاد کنیم. بازگشایی تماس‌های نظامی با چین در اوایل سال جاری، پس از توقف چهارساله، اتفاق خوشایندی است اما هنوز با انواع روش‌ها و خطوط ارتباطی موردنیاز برای جلوگیری از یک فاجعه تصادفی فاصله دارد.

به‌روزرسانی نظامی متعارف چین چشمگیر و شتابنده است. این کشور در حال حاضر بزرگ‌ترین نیروی دریایی جهان را با بیش از ۳۷۰ کشتی و زیردریایی دارد. رشد زرادخانه هسته‌ای پکن نیز نگران‌کننده است. ایالات‌متحده و اتحاد جماهیر شوروی به درک کم‌وبیش مشترکی از چگونگی حفظ موازنه هسته‌ای در طول جنگ سرد رسیده بودند، اما بازی آنها دو نفره بود. اگر مدرن‌سازی هسته‌ای چین ادامه یابد، جهان با سناریوی پیچیده‌تر و چندنفره‌تری روبه‌رو خواهد شد؛ آن هم بدون شبکه ایمنی که مسکو و واشنگتن ایجاد کرده بودند.

احتمال درگیری در شرایط رقابت تسلیحاتی در فناوری‌های انقلابی مانند هوش مصنوعی، محاسبات کوانتومی، زیست‌شناسی مصنوعی، رباتیک، پیشرفت‌های فضایی و... رخ می‌دهد. در سال ۲۰۱۷، شی طی یک سخنرانی اعلام کرد که چین تا سال ۲۰۳۵ در این فناوری‌های مرزی از ایالات‌متحده پیشی خواهد گرفت. اگرچه او بدون شک تلاش داشت تا دانشمندان و مهندسان چینی را تشویق کند، اما ممکن است اکنون از این سخنرانی پشیمان شده باشد؛ کما اینکه پس از پرتاب ماهواره اسپوتنیک از سوی اتحاد جماهیر شوروی، ایالات‌متحده مجبور شد با احتمال واگذاری رقابت تسلیحاتی به رقیب اصلی خود روبه‌رو شود - این ادراک باعث شده است واشنگتن دست به واکنشی هماهنگ برای جبران عقب‌ماندگی خود بزند.

وقتی همه‌گیری کرونا در سال ۲۰۲۰ شروع شد، ایالات‌متحده به ناگهان آسیب‌پذیری‌های بیشتری را درک کرد. زنجیره تامین همه چیز از نهاده‌های دارویی گرفته تا مواد معدنی کمیاب به چین بستگی داشت. پکن در صنایعی که زمانی ایالات‌متحده بر آن تسلط داشت، مانند تولید باتری، پیشتاز شده بود. به‌علاوه، مشخص شد که دسترسی به نیمه‌هادی‌های سطح بالا، صنعتی که توسط غول‌های آمریکایی مانند اینتل ایجاد شده است، به امنیت تایوان بستگی دارد؛ جایی که ۹۰ درصد از ساخت تراشه‌های پیشرفته در آن انجام می‌شود.

شوک و احساس خیانتی که گریبان رهبران ایالات‌متحده را گرفته بود، نهایت نداشت. سیاست ایالات‌متحده در قبال چین همیشه چیزی شبیه یک آزمایش بوده است و طرفداران تعامل اقتصادی معتقد بودند که این امر باعث ایجاد اصلاحات سیاسی خواهد شد. برای دهه‌ها به نظر می‌رسید که مزایای حاصل از این احتمال بیشتر از جنبه‌های منفی آن باشد. حتی اگر مشکلاتی در زمینه حفاظت از مالکیت معنوی و دسترسی به بازار در چین وجود می‌داشت (که قطعا هم این‌گونه بود)، رشد داخلی چین سبب افزایش رشد اقتصادی بین‌المللی می‌شد. چین بازاری پررونق، مکان خوبی برای سرمایه‌گذاری و تامین‌کننده ارزشمند نیروی کار ارزان بود. زنجیره‌های تامین چینی اکنون در سراسر جهان گسترش‌یافته است. زمانی که پکن در سال ۲۰۰۱ به سازمان تجارت جهانی پیوست، حجم کل تجارت بین ایالات‌متحده و چین تقریبا پنج برابر شده و به ۱۲۰ میلیارد دلار رسیده بود. وقوع تغییرات داخلی در چین محتوم به نظر می‌رسید، زیرا آزادسازی اقتصادی و کنترل سیاسی درنهایت با یکدیگر ناسازگار بودند. زمانی هم که شی به قدرت رسید با این اصل موافق بود، اما نه آن‌طور که غرب امید آن را داشت؛ او به‌جای آزادسازی اقتصادی، کنترل سیاسی را انتخاب کرد.

جای تعجب نیست که ایالات‌متحده درنهایت مسیر خود را معکوس کرد؛ روندی که از دولت ترامپ شروع شد و در دولت بایدن هم ادامه یافت. یک توافق دوحزبی حاصل شد که مطابق با آن رفتار چین غیرقابل‌قبول است. در نتیجه، اکنون «زوج‌زدایی» فناورانه ایالات‌متحده از چین به‌خوبی در حال انجام است و هزارتوی محدودیت‌ها مانع از ورود و خروج سرمایه‌گذاری‌های خارجی می‌شود. در حال حاضر، دانشگاه‌های آمریکا برای آموزش دانشجویان تحصیلات تکمیلی چینی و همکاری بین‌المللی [با چینی‌ها] آغوش بازی دارند؛ اقداماتی که هر دو مزایای قابل‌توجهی برای جامعه علمی ایالات‌متحده داشته؛ اما آگاهی بسیار بیشتری نسبت به چالشی که این فعالیت‌ها می‌توانند برای امنیت ملی ایجاد کنند، به وجود آمده است.

بااین‌حال، زوج زدایی تاکنون به طیف کامل فعالیت‌های تجاری گسترش نیافته است. اقتصاد بین‌الملل همچنان از طریق تجارت و سرمایه‌گذاری انجام‌شده بین دو اقتصاد بزرگ جهان به‌خوبی منتفع خواهد شد. رویای همگرایی یکپارچه ممکن است مرده باشد، اما اگر پکن همچنان به برخورداری از سهمی در نظام بین‌الملل ادامه دهد، مزایایی ازجمله ثبات جهانی بر آن مترتب است. حل برخی مشکلات، مانند تغییرات آب و هوایی، بدون همکاری چین دشوار خواهد بود. واشنگتن و پکن باید مبنای جدیدی برای یک رابطه قابل‌اجرا بیابند.

امپراتوری روسیه دوباره متولد شد

درآخرین مناظره در جریان انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۱۲، باراک اوباما، رئیس جمهور وقت ایالات‌متحده، اظهار داشت که میت رامنی، رقیب وی، درباره خطر روسیه اغراق می‌کند و این کشور دیگر یک تهدید ژئوپلیتیکی به شمار نمی‌رود؛ اما با الحاق شدن کریمه به خاک روسیه در سال ۲۰۱۴، مشخص شد که ولادیمیر پوتین، رئیس جمهور روسیه، به‌شدت به دنبال برانداختن طرحی نو است.

گام بعدی پوتین که حمله به اوکراین در سال ۲۰۲۲ بود، سبب شد تا جاه‌طلبی‌های او برای احیای امپراتوری روسیه در مقابل خط قرمز مصرح در ماده ۵ اساسنامه ناتو قرار بگیرد که حمله به یکی از کشورهای عضو را معادل حمله به‌تمامی اعضا می‌داند. ناتو در اوایل جنگ نگران بود شاید مسکو خطوط تدارکاتی مستقر در لهستان و رومانی را که هر دو عضو ناتو به شمار می‌روند، موردتهاجم قرار دهد؛ اما پوتین تاکنون هیچ تمایلی نداشته است تا اجرایی شدن ماده ۵ اساسنامه ناتو را کلید بزند. بااین‌وجود، دریای سیاه (که تزارها آن را دریاچه‌ای روسی می‌دانستند) دوباره به منبع درگیری و تنش تبدیل شده است. نکته قابل‌توجه آنکه اوکراین، کشوری که تقریبا فاقد نیروی دریایی است، قادر بوده با موفقیت قدرت دریایی روسیه را به چالش بکشد و اکنون نیز خواستار آن است تا در طول خط ساحلی خود دست به جابه‌جایی غلات بزند. اتفاق ویرانگری که در این میان برای پوتین افتاده آنکه قمار او یک همسویی راهبردی در میان اروپا، ایالات‌متحده و بسیاری از سایر کشورهای جهان ایجاد کرده که منجر به اعمال تحریم‌های گسترده علیه مسکو شده و روسیه کشوری منزوی و به‌شدت نظامی گشته است.

پوتین مطمئنا هرگز چنین عاقبتی را پیش‌بینی نمی‌کرد. مسکو در ابتدا بر آن بود که اوکراین ظرف چند روز پس از آغاز تهاجم سقوط خواهد کرد. نیروهای روسی به‌اندازه سه روز با خود آذوقه و لباس به همراه داشتند، زیرا تصور می‌کردند که [در روز سوم] در کی‌یف رژه برگزار خواهند نمود. سال شرم‌آور اول جنگ، ضعف‌های نیروهای مسلح روسیه را آشکار کرد و مشخص شد که آنها مملو از فساد و بی‌کفایتی‌اند؛ اما نهایتا و به سیاق معمول تاریخی، روسیه همان‌طور که در طول تاریخ خود انجام داده است، نهایتا توانست با تکیه بر تاکتیک‌های قدیمی مانند حملات مبتنی‌بر امواج انسانی، جنگ سنگری و مین‌های زمینی، جبهه خود را تثبیت سازد. شیوه ارسال تسلیحات از سوی ایالات‌متحده و متحدان آن هم به اوکراین -ابتدا بحث درباره ارسال تانک و سپس انجام آن و ادامه همین روند درباره سایر تسلیحات- به مسکو فرصت تنفس داد تا طی آن پایگاه صنعتی دفاعی خود را بسیج کرده و از مزیت عظیم نیروی انسانی خود منتفع شود.

این چالش با همکاری رو به رشد روسیه با چین، ایران و کره شمالی پیچیده شده است. این چهار کشور یک هدف مشترک دارند؛ تضعیف و جایگزینی نظام بین‌المللی تحت رهبری ایالات‌متحده که از آن متنفرند. البته شایان ذکر است که هماهنگی منافع راهبردی آنها آسان نیست. پکن نمی‌تواند اجازه دهد پوتین شکست بخورد، اما احتمالا هیچ اشتیاق واقعی هم به ماجراجویی‌های او به نیابت از امپراتوری جدید روسیه ندارد؛ به‌ویژه اگر این کار چین را در معرض تحریم‌های ثانویه علیه اقتصاد گرفتار خود قرار دهد.

به‌علاوه، رشد قدرت چین در آسیای مرکزی و فراتر از آن احتمالا سبب دلگرمی بیگانه‌هراسان ساکن کاخ کرملین نمی‌شود. جاه‌طلبی‌های چین روابط روسیه با هند را پیچیده می‌سازد. دهلی‌نو شریک نظامی دیرینه روسیه است که اکنون بیشتر به سمت ایالات‌متحده چرخش کرده. دلبستگی روسیه به کره شمالی نیز روابط آن را با کره جنوبی و چین دچار مشکل ساخته. ایران هم با نزدیک شدن به ساخت تسلیحات هسته‌ای هم روسیه و هم چین را وحشت‌زده کرده است. گروه‌های نیابتی تهران هم منبع مشکلات دائمی در خاورمیانه‌اند؛ حوثی‌ها کشتیرانی در دریای سرخ را با خطر مواجه کرده‌اند، حماس با بی‌پروایی جنگی را علیه اسرائیل آغاز کرده، حزب‌الله لبنان تهدید کرده است که این جنگ را به یک نبرد سوزناک منطقه‌ای تبدیل کند و شبه‌نظامیان مستقر در عراق و سوریه هم که به نظر نمی‌رسد تهران همیشه روی آنها کنترل داشته باشد، دست به انجام حملاتی علیه کارکنان نظامی ایالات‌متحده زده‌اند. خاورمیانه نامطلوب و بی‌ثبات برای روسیه یا چین خوب نیست. به‌علاوه، هیچ یک از این سه قدرت واقعا به رهبر دمدمی‌مزاج کره شمالی، کیم جونگ اون، اعتماد ندارند.

علی‌رغم همه آنچه گفته شد، سیاست بین‌الملل در هنگامه تلاش قدرت‌های تجدیدنظر طلب برای برهم زدن نظم حاکم، سبب ایجاد همراهی‌های عجیبی شده است. این کشورها علی‌رغم اختلافات خود می‌توانند صدمات بسیاری وارد کنند.

نظم در حال فروپاشی

نظم لیبرال پس از جنگ جهانی دوم پاسخی مستقیم به وحشت دوره بین دو جنگ جهانی بود. ایالات‌متحده و متحدان آن با نگاه به رکود اقتصادی و تجاوزات بین‌المللی دهه‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰، علت را در حمایت گران منتج به اصل «همسایه‌ات را فقیر کن»، دستکاری ارز و تلاش خشونت‌آمیز برای دسترسی به منابع می‌دانستند؛ مثلا رفتار تهاجمی امپراتوری ژاپن در اقیانوس آرام. غیبت ایالات‌متحده به‌عنوان نوعی میانجی برون‌مرزی هم به فروپاشی این نظم کمک کرد. تنها تلاش برای ایجاد یک نهاد تعدیل‌کننده پس از جنگ جهانی اول، یعنی جامعه ملل هم رسوایی رقت‌انگیزی بود که به‌جای مقابله با تجاوزات، تبدیل به پوششی برای آنها شد. قدرت‌های آسیایی و اروپایی هم که به حال خود رها شده بودند، در کشمکش فاجعه‌باری گرفتار شدند.

پس از جنگ جهانی دوم، ایالات‌متحده و متحدان آن نظم اقتصادی‌ای ایجاد کردند که دیگر حاصل جمع آن صفر نبود. آنها در کنفرانس برتون وودز، زمینه تاسیس صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی و موافقتنامه عمومی تعرفه و تجارت (سلف سازمان تجارت جهانی) را ایجاد کردند که سبب ترویج حرکت آزاد کالا و خدمات و تحریک رشد اقتصادی بین‌المللی شد. این راهبرد در بیشتر موارد بسیار موفق بود. تولید ناخالص داخلی جهانی پیوسته به رشد خود ادامه داد و رشد کرد و در سال ۲۰۲۲ از مرز ۱۰۰ تریلیون دلار گذشت.

ضمیمه این «اشتراک اقتصادی» یک «اشتراک امنیتی» بود که آن هم توسط ایالات‌متحده رهبری می‌شد. واشنگتن متعهد به دفاع از اروپا در قالب ماده ۵ ناتو شد؛ اقدامی که پس از آزمایش موفقیت‌آمیز هسته‌ای اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۴۹، در اصل به معنای تعهدی مشترک [از یک جنس] به نیویورک، لندن، واشنگتن یا بن بود. تعهد مشابه ایالات‌متحده به ژاپن هم به این کشور اجازه داد تا میراث ارتش پادشاهی منفورش را با «نیروهای دفاع از خود» و «قانون اساسی صلح‌آمیز» جایگزین و به این

ادامه در صفحه ۱۵

ترتیب برقراری روابط با همسایگان را تسهیل سازد. کره جنوبی هم از سال ۱۹۵۳ ضمانت امنیتی ایالات‌متحده را دارد که صلح در شبه جزیره کره را تضمین می‌کند. هنگامی هم که بریتانیا و فرانسه پس از بحران کانال سوئز در سال ۱۹۵۶ از خاورمیانه عقب‌نشینی کردند، ایالات‌متحده ضامن آزادی کشتیرانی در این منطقه شد.

نظام بین‌الملل امروزی هنوز به شرایط اوایل قرن بیستم بازنگشته است. معمولا درباره «مرگ جهانی‌سازی» اغراق می‌شود اما شتاب برای پیگیری راهبردی «واگذاری به داخل»، «واگذاری به کشورهای نزدیک» و «واگذاری به کشورهای دوست» که عمدتا در واکنش به چین انجام می‌شوند، حاکی از تضعیف همگرایی‌اند. تقریبا یک دهه است که ایالات‌متحده عمدتا در مذاکرات تجاری غایب بوده است. به‌سختی می‌توان آخرین باری را به خاطر آورد که یک سیاستمدار آمریکایی از تجارت آزاد دفاع کرده. اجماع جدید این سوال را مطرح می‌کند؛ آیا آرمان حرکت آزادتر کالاها و خدمات می‌تواند از غیبت ایالات‌متحده در این بازی جان سالم به دربرد؟

جهانی‌شدن به‌نوعی ادامه خواهد یافت؛ اما این حس که جهانی‌شدن یک نیروی مثبت است، قدرت پیشین خود را از دست داده. فقط کافی است نحوه عملکرد کشورها در واکنش به ۱۱ سپتامبر را با شکل عمل آنها در پاسخ به کرونا مقایسه کنید. پس از ۱۱ سپتامبر، جهان در مقابله با تروریسم متحد شد، مشکلی که تقریبا هر کشوری به‌نوعی آن را تجربه می‌کرد. ظرف چند هفته پس‌ازاین حمله، شورای امنیت سازمان ملل متحد به اتفاق آرا قطعنامه‌ای را تصویب کرد که براساس آن امکان ردیابی تامین مالی تروریسم در آن سوی مرزها فراهم می‌شد. کشورها به سرعت استانداردهای امنیتی فرودگاهی خود را هماهنگ کردند. ایالات‌متحده هم به سرعت با همراهی سایر کشورها «ابتکار اشاعه امنیت» را تاسیس کرد که مجمعی برای به اشتراک گذاشتن اطلاعات مربوط به محموله‌های حساس است و اعضای آن اکنون از ۱۰۰ کشور گذشته است. در مقابل اگر به سال ۲۰۲۰ نگاه کنید روشن می‌شود که جهان شاهد انتقام کشورهای مستقل بود. نهادهای بین‌المللی به خطر افتادند؛ گزاره‌ای که مثال آن سازمان بهداشت جهانی بود که بیش از حد به چین نزدیک شده بود. محدودیت‌های مسافرتی، ممنوعیت‌های صادرات تجهیزات حفاظتی و ادعاها درباره واکسن مسیر بهبود وضعیت را پیچیده‌تر کردند.

با ایجاد شکاف فزاینده بین ایالات‌متحده و متحدان آن از یک سو و چین و روسیه از سوی دیگر، تصور معکوس شدن این روند دشوار است. همگرایی اقتصادی که پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی به‌عنوان یک پروژه مشترک برای رشد و صلح تصور می‌شد، اکنون جای خود را به تلاشی با حاصل جمع صفر برای دستیابی به قلمرو، بازار و نوآوری داده است. بااین‌وجود، می‌توان امیدوار بود که نوع بشر از پیامدهای فاجعه‌بار

[illegible]

از کدام راه، آمریکا؟

[illegible]

ادامه از صفحه ۱۴

مجری انحصاری تبلیغات دانشگاه آزاد اسلامی
کانون تبلیغاتی سپهر جوان
۰۹۳۹۸۸۸۸۶۹۹

شرکت مجتمع گاز پارس جنوبی پالایشگاه یازدهم (فاز ۱۳)
فراخوان برگزاری مناقصه عمومی همزمان با ارزیابی کیفی (یکپارچه) دومرحله‌ای
[illegible]

آگهی مزایده
[illegible]